

در باب کتاب «اندر آداب و احوال» از غ. داوود (منوچهر صفا) و یادی هم از محمدعلی سپانلو

ناگهان غ. داوود

علی شروقی

از پرتگاه به پایین هل داده می‌شود. قصه‌ای است استخواندار با طنزی قوی که المان‌های طنز اجتماعی غ. داوود در نوشته‌های دیگرش هم در آن هست و این المان‌ها خیلی خوب با طرح و توطئه پلیسی داستان آمیخته شده‌اند. در جایی از همین داستان، راوی کافزی را از لای یکی از کتاب‌های پلیسی رنژش پیدا می‌کند که روی آن شعری برای راوی نوشته شده واین شعر، یکی از نمونه‌های به‌یادماندنی دست انداختن شعرهای آیکی است اما از خود این داستان و ظرافت‌هایش که بگذریم، آنچه خواندنی است یادداشت کوتاهی است که سپانلو در آغاز این داستان درباره جنس طنز غ. داوود نوشته است. یادداشتی که آن را با اندک تلخیصی نقل می‌کنم تا در این روزهایی که سپانلو تازه از میان ما رفته، یک‌بار دیگر معلوم شود که او چگونه بارقه‌ها را از لای‌های متون معاصر می‌یافت و برجسته می‌کرد. سپانلو می‌نویسد: «شاخه طنزی که در بهرام صادقی وجود داشت به عنوان یک نگرش مدرن در آثار دیگران منشعب شد، شیوه مالوف فکاهی‌نویسی از برخی عناصر تعریفش عاری ماند و سرانجام در کار نویسندگان دیگر تخصصی پیدا کرد و برای نخستین‌بار آثار طنزآمیزی نوشته شد که با قطعه‌های مقاله‌گونه فکاهی تفاوت داشت. این بار طنز در اساس وریشه‌ای تلقیات نویسندگان وجود داشت و بر طرح وضعیت حکومت می‌دکرد، نه در گفتار و کردار ظاهر… امروزه روز ما طنزنویسان روزنامه‌نگار داریم که در قدرت شوخی آنان جای انکار نیست، اما بیشتر سعی آنان در حلاجی انتزاعی یک موقعیت مضحک است بی آنکه کوششی کنند در یکسوکردن و فضای کلی دادن به چشم‌انداز کارشان که درواقع باید دید منطقی



اندر آداب و احوال

غ. داوود (منوچهر صفا) – نشر فرهنگ جاوید

و جانب‌داری حقیقت کند. یک طنزنویس «رسمی» نباید به هر قیمتی که شده از یک موضوع برداشت شوخ داشته باشد. او مجاز نیست اگر با یک روش استنباط و استدلال چیزی را دست می‌اندازد در مورد بهرام صادقی در برعکس آن استفاده کند. طنزنویس برای آنکه با لطیفه‌پردازان ازخودراضی این زمان یکسان نباشد، باید که با جانب‌داری و منطق یکدست هویت خود را به‌عنوان یک نویسنده احراز کند، و به‌رحال اگر خواننده آشنا، به طرز وصول او به تابیجش آگاهی ندارد از قبل نتیجه داوری او را بداند یا بتواند حدس بزند.

از غ- داوود (منوچهر صفا) در فاصله سال‌های ۳۸ تا ۴۲ چند داستان طنزآمیز در دست داریم. او نخستین کسی است که به تغییر بالا، به‌طور رسمی، «قصه طنزآمیز» نوشت. در قالب‌های مختلف داستان‌هایش که به اشکال مرسوم نمایش‌نامه‌های کوتاه یا گزارش ماقع یا قصه پلیسی بود، غ- داوود برداشت هزل‌آمیز خود را بدور از لطیفه‌های شتابزده و نتیجه‌گیری‌های فوری به‌طور ارگانیک در عمق ماجرا قرار داد. در این داستان‌ها و در بعضی مقالاتش با روان‌شناسی و جامعه‌شناسی رنده‌ای برخورد می‌کنیم. آدم‌های قصه، همان آدم‌های سنتی

ادبیات ـ کتاب

داوود (منوچهر صفا) و یادی هم از محمدعلی سپانلو

ناگهان غ. داوود

فکاهی نویسان بومی ما هستند، مدیر کل‌ها، کلفت‌ها، زوج‌های خوشبخت، تین ایچرها، اداریان و نهادهی‌های اجتماعی مثل نظم و عفت عمومی، اما در این آثار ما تظاهرات پنهان‌کار و فاش‌کننده فضاحت‌های زندگی بورژوا را می‌بینیم. افسوس که او زیاد نوشته باین‌حال در زمینه خودش تالی ندارد.

غ. داوود در «اندر آداب و احوال»

کتاب «اندر آداب و احوال» در شکل کنونی‌اش که از طرف نشر فرهنگ جاوید چاپ شده، شامل ۱۲داستان و مقاله طنزآمیز از منوچهر صفا (غ. داوود) است. عنوان‌های داستان‌ها و مقالات این کتاب عبارتند از: «اندر احوال هجده سالکان»، «اندر دبستانی»، «اندر آداب حفظ عفت عمومی»، «اندر احوال هجده سالکان»، «اندر عوالم کودکی»، «کیمیاجری در خیابان»، «اندر احوال باب پنجم گلستان»، «اندر آداب صنعت زنده‌خواری»، «اندر مراسم مردن»، «جغرافیای طبیعی و انسانی ششم»، «سر بر درواهی»، «مژده غم‌انگیز» و «گفت‌وگوی منوچهر صفا با غ. داوود، طنز غ. داوود، طنزی است که جامعه‌ای بی‌تاسب را که همه‌چیز در آن به «از جا در رفته‌گی» دچار شده، نشانه می‌رود. جامعه در نوشته‌های غ. داوود، که اغلب در دهه ۴۰ نوشته شده‌اند، ملغمه‌ای است بی‌شکل که در هیات هیولایی رخ می‌نماید که فرانکشتیان وار هر تکه‌اش از جایی آمده و سر هم شده است، چنانکه علیرضا جاوید در مقدمه چاپ تازه این کتاب به درستی اشاره می‌کند، منوچهر صفا در این کتاب به «نمایندن تناقض میان سنت و مدرنیت درونی نشده و «شبه‌دینسمی» پرداخته که «مشخصا از اواسط دهه ۱۳۳۰ آغاز می‌شود». در یکی از بهترین نوشته‌های کتاب با عنوان «جغرافیای طبیعی و انسانی ششم» که به لحاظ ظرافت‌های کلامی هم یکی از بهترین نوشته‌های این مجموعه است، می‌بینیم که چطور کلاس درس مدرنی که پیرامونش را آب انبار و قصابی و نانوایی احاطه کرده، با حضور دانش‌آموزان ردی ته کلاس و دانش‌آموزان متوسط سربه‌زیر و دانش‌آموزان مرفه فنودال‌زاده به عرصه فضاحت‌هایی هولناک بدل می‌شود. به عنوان یکی از نمودهای چیره‌دستی غ. داوود در طنزآفرینی می‌توان به بخش معرفی معلم انشا در همین نوشته اشاره کرد: «معلم انشا، آدم ساده‌لوحی است با قیافه و هیکل و زرش‌کارانه. هر موضوعی که به شاگردان می‌دهد، خودش هم می‌نویسد. ممکن است موضوع «ورزش»، «شجاعت»، «پاکدانی»، «علم»، «جوامردی»، یا چیزهای دیگر باشد؛ اما، ترجیح‌بند انشایی که خودش می‌نویسد، همواره این است: کسانی که توانسته‌اند در میدان پریهاموی زندگی، گوی سعادت را با چوکان اراده براینند، در اثر ورزش (شجاعت، پاکدانی، علم، جوانمردی…) بوده است…».

یا در همین نوشته، آنجا که شاگردان ته کلاس را معرفی می‌کند، باز می‌توان رندی و نکته‌سنجی نویسنده را در به‌کارگیری تعبیر طنزآمیز تشخیص داد: «ساکنان چهار نیمکت آخر، در حقیقت، رسواتی هستند که -در طول سالیان دراز- در ته کلاس تهنشین کرده‌اند. به‌عبارت‌دیگر، از سد سکندری که نامش «امتحان نهایی» است، توانسته‌اند بگذرند».

پیوند تعبیرهای طریف طنزآمیز و تشر پخته و جاف‌فاده که جابه‌جا رد ذخیره فرهنگی و ادبی غنی نویسنده در آن مشهود است و حضور ذهن نویسنده در احضار بجا و به‌موقع این ذخایر در هرجایی متن که ایجاب می‌کند، و دقت او در کشف و شکار ناهمسازی‌های مضحک، بزرگی‌هایی در کار غ. داوود است که متأسفانه ادبیات و نوشته‌های طنزآمیز این روزها کمتر از آن به‌راهی برده‌اند. به‌مانند که طنز کلا عنصر غایب بسیاری از آثار ادبی این سال‌هاست و جای آن را خوشمزه‌گی‌هایی با نثرهای ست و ضعیف گرفته است، که دلایلش همه البته متعدد است.

۱- این قصه غ. داوود البته در چاپ قدیم «اندر آداب و احوال» هم نامیده بود، اما در مقدمه چاپ جدید کتاب عنوان شده است که در این چاپ تازه به غیر از شعر حلیم‌نامه، تمام نوشته‌های طنز ایشان که در دسترس بوده و مجموعا ۱۲ باب را در بر می‌گیرد، جمع‌آوری شده است.

عطف کتاب

در سرزمین حصار

«در آستانه جنون بودم، که منظوم این است که ترس و هراس طوری به من هجوم آورد که با خودم گفتم اکنون عقلم را از دست می‌دهم». حسین جمیل البرغوثی، نویسنده مطرح فلسطینی در صفحات اول زندگی‌نوشت-داستان «نور آبی» از جنون می‌نویسد، اینکه هیچ دیواری بین عقل و جنون وجود ندارد و هر دوی آنها از یک تاروپوداند. «عقل گردابی است که هرچه این گرداب بچرخد شیوه نگاه‌کردن ما به این دنیا و به زندگی و به خودمان تغییر می‌کند و ما تغییر کردیم…

معتقد بودم که عقل در سلول‌های مغز در درونم وجود دارد. اما در خیابان‌ها و نور چراغ‌های نئون به آن دست یافتم، و به عظمت عقل و سرریزندشش پی بردم. …آن‌طور که سامی مراد در ابتدای کتاب نوشته است، در این زندگی‌نوشت، نویسنده چهره نوعی از بشر آمریکایی را نه از بیرون بلکه از درون‌اش نشان می‌دهد تا ژرفای جامعه آمریکایی را بکاود. جامعه بی‌هویت را، جامعه‌ای که ریشه واقعی ندارد… جامعه‌ای مبتنی بر توهم عظیم نه بیشتر از واقعیت، زیرا واقعیت دردآور است». امروزه زمانه چرخیده‌ست و گردش اما منقلب، از نور آبی چیست؟ هر خواننده‌ای می‌تواند برداشت خود را داشته باشد. ممکن است منظور نویسنده از نور آبی، همان زمین باشد. زمینی که بشر روی آن زندگی می‌کند، که جزئی از منظومه شمسی است و آن نیز جزئی از کهکشان و آن هم جزئی از کل هستی است که در مکان و در زمان امتداد دارد. و عقل انسان ضرورتا با عقل هستی پیوند می‌یابد. «بعد فلسفی در این زندگی‌نوشت یا سرگذشت نور آبی کاملا روشن است. البرغوثی رساله فلسفی روشنی را در آن بیان می‌کند، به‌طوری‌که خواننده را به بازخوانی معرفت وادار می‌کند، تا مدام در جست‌وجوی معرفتی تازه و مدرن باشد». جدا از یادداشت سامی مراد، ابتدای کتاب یادداشتی از محمود درویش، شاعر و نویسنده



نور آبی

حسین جمیل البرغوثی
ترجمه ستار جلیل‌زاده
انتشارات دوستان

بنام فلسطین نیز آمده است. درویش، البرغوثی را «پدیده‌ای فرهنگی، سرشار از انرژی در زمینه‌های مختلف شعر، نمایش‌نامه، رمان، نقد… و شیفته گفت‌وگو و جدل و برون‌رفت از سنت» می‌خواند و با بیان خاطره‌ای ذهن هوشیار و پرسشگر او را نشان می‌دهد: «چند روزی پیش از مرگش پرسشی شگفت از من کرد: آیا زیبایی‌شناسی در شعر از نگرش متمایز است؟ به او گفتم: پرسش دشواری است که پاسخش به‌نظر آسان می‌آید، اما درواقع من نمی‌دانم؛ به من چند روزی فرصت بده تا به موضوع بیااندیشم. فرصتی به من نداد، در سرزمین حصار مرد. او در حال مناقشه مرد. مرگش گافلگیرکننده نبود، چون سرانجام جدالی خویش با سرطان را می‌دانست. وی سرشار از انرژی و نوافرینی، با بیماریش مبارزه می‌کرد، و این چنین پیروزی مجازی‌اش را بر مرگِ تن تحقق بخشید؛ همان کاری که سعدالله ونوس، نویسنده سوری و ادوارد سعید کردند». محمود درویش فراقندک، گستاخ و بی‌تزلزل در دشمنان برابرشد/ یکباره با آنان تنهاماندن، میزان پایداری خود را دریافتن/…! برداستی خدابودن»^۴

• ویتمن اگرچه بی‌تردید شاعر نیچه‌ای است اما نیچه از نظر زمانی متاخرتر از ویتمن است. نیچه در ۱۸۴۴ متولد شد و در ۱۹۰۰ درگذشت، او ۱۱ سال آخر عمرش را در جنون سپری کرد.

۲، ۱، ۳، ۷۰) سرود راه گشاده، اشعار والت ویتمن،

سیروس پرهام

۴) غروب بت‌ها، نیچه، دارپوش آشوری ص ۳۶

۵) مقدمه سیروس پرهام بر اشعار والت ویتمن

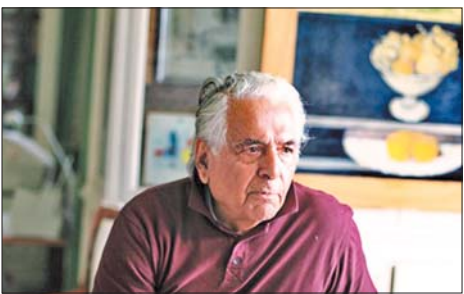
۸، ۹) سرود شادی‌ها از اشعار والت ویتمن،

سیروس پرهام

مروار

«گفته‌ها»ی گلستان ورمانی در ژانر وحشت

نظاره دردیروز



در ادامه تجدیدچاپ برخی آثار ابراهیم گلستان توسط نشر کلاغ، به‌تازگی «گفته‌ها» نیز همراه با یادداشتی جدید از گلستان منتشر شده است. «گفته‌ها»، متن برخی سخنرانی‌ها، گفت‌وگوها، نقدها و یادداشت‌های گلستان است که همگی به سال‌ها پیش برمی‌گردد. گلستان در بخشی از پیش‌گفتار قدیمی‌تر کتاب درباره متن‌های گردآمده در این کتاب نوشته بود: «تازه‌ترین تکه از این گردآورده‌ها بیست سالی کهنه است و کهنه‌ترین برمی‌گردد به بیش از سی سال پیش، به پیش از رسیدن دهه چهل و همه در نیمه دوم سال‌های پنجاه گردآمده شدند برای نشر مجدد به‌صورت کتاب؛ و کار از حد حروف‌چینی و بستن صفحه گذشته بود و لوجه‌های فلزی هم برای چاپ آماده شده که دیدیم سنگین‌تریم اگر که دست نگه داریم، چون در محیط تو چیزی که پیش تو پیدا بود که پیش می‌آید داشت پیش می‌آمد و با شتاب فزاینده پیش می‌آمد و پیش می‌آمد، البته، درخوردن توان و تفکر مسلط رایج؛ و در آن میانه لزومی نمی‌دید به گفتن چیزی در این روند، که گفتن به درد نمی‌خورد و آنچه را باید گفت گفته بودی و درگیردار آن غوغا اظهار و ضبط مکرر به کار نمی‌آمد…» در این وضعیت، انتشار «گفته‌ها» می‌ماند تا سال‌ها بعد: «امروزه زمانه چرخیده‌ست و گردش و نظاره در دیروز، در موزه‌ها، خاصیت دارد. با یک چنین نظاره می‌توانی دید در روزگار پیش دید و بیان دید چه بوده‌ست و کار بر فرض اینکه کار بوده است از کدام راه و سو رفته‌ست و در گذر زمان آن کسی که در زمان بوده‌ست چه‌ها را چه جور می‌دیده است، یا چه می‌گفته است و گوینده‌ای که از زمانه خود چشمداشتی نداشته است از آنچه می‌بوده است، آن را چگونه می‌دیده است، در آن گذشته را چگونه می‌دیده است و آینده را چه جور می‌چسته است. آیا از آنچه که می‌دیده است و می‌گفته است چیزی به درد زمانی که امروز است می‌آید؟ ادعایی نیست وقتی که آسمان در تکه شیشه شکسته هم منعکس می‌تواند شد». متن‌هایی که در «گفته‌ها» گردآمده‌اند هریک مربوط به زمانی متفاوت‌اند و ترتیب آنها به ترتیب تاریخی‌شان نیست. کتاب با سخنرانی گلستان برای دانشجویان دانشگاه شیراز که به اسفند ۱۳۴۸ برمی‌گردد شروع می‌شود و در ادامه چند مقاله و نقد از او با موضوعات مختلف و نیز گفتارهای چند فیلم آمده است.در پایان هم گفت‌وگویی با گلستان درباره داستان‌هایش منتشر شده است که در آن به «آذر ماه آخر پاییز»، «شکار سایه»، «جوی و دیوار و تشنه» و «مد و مه» پرداخته شده است، اما گلستان در بخشی از یادداشت کوتاهی که برای چاپ تازه «گفته‌ها» نوشته، آورده: «در این چاپ چندمین «گفته‌ها» گویا، به ظاهر، نیازی نباشد به افزودن نکته‌ای به متن یا به پیش‌گفتار این گردآورده‌های چهل سال و بیش‌تر پیش از این، جز به جبران دو کمبود چشمگیر، یکی عرضه حال و هوای روزگار به هنگام بیان نقد حرف و اندیشه، دیگری آوردن نام کسی که در گفت‌وگوی جاگرفته در نیمه آخر کتاب پرسش‌کننده بود درباره داستان و داستان نوشتن و همچنین، درافته‌ها و مصر، ولی بی‌شلیقه‌یله، به پرسش‌شونده‌ها که من بوم». بعد گلستان در آخر این یادداشت نام گفت‌وگوکننده را این چنین آورده: «چنین حس و آرزوی دهم‌زن در هوای تازه نه آن روز و نه بعدها، امروز، بس نبود و نیست. به‌کلی، اصلا. هیچ. قاسم هاشمی‌نژاد که پرسش‌کننده بود از من، در این گفت‌وگو، نبود از این قماش. یا این به من چنین می‌نمود. به جای وانمود، آن روز حاجت بود- و امروز حاجت است. به درک مایه و معنا و ماهیت در تشخیص شرط‌های نو برای نوشدن. و این با خدعه و ورد و تقلب و اجحاف و تهمت و هو و ادعاهای سست سطحی تفاوت داشت. و همچنان دارد.»



دلهره ماورا، طبیعه در اتاق نشیمن

«بچه زرمزی» عنوان رمانی است از آیرا لوین که محمد قائد آن را به فارسی برگردانده و این‌روزها توسط نشر کلاغ منتشر شده است. این رمان همان‌طور که در کتاب هم آمده، یکی از بهترین نمونه‌های ایجاد تعلیق میان وهم و واقعیت است و رومن پولاتسکی نیز براساس آن فیلمی ساخته است که نامزد دریافت جایزه بهترین فیلم‌نامه اقباسی شد.آیرا لوین از نویسندگان معاصر آمریکایی است که در سال ۱۹۲۹ در نیویورک به دنیا آمد و در طول سال‌های فعالیتش چندین رمان و نمایش‌نامه نوشت و موفق به کسب سه جایزه ادبی هم شد؛ ازجمله جایزه ادگار آلن‌پو برای «تله مرگ» در سال ۱۹۷۸. او در سال ۲۰۰۷ در ۷۸ سالگی درگذشت.«بچه زرمزی» اولین‌بار در سال ۱۹۶۷ منتشر و با استقبال عجیب روبه‌رو شد، بیش از چهار میلیون نسخه در آمریکا فروش کرد و سرآمد داستان‌های ترساک آن دهه شد.قائد در بخشی از یادداشتش برای ترجمه کتاب نوشته: «اجرای تصویری داستان به‌عنوان یکی از بهترین نمونه‌های ایجاد تعلیق میان واقعیت و وهم بسیار موفق از کار درآمد. در کار درخشان پولاتسکی خوانندگان رمان دیدند فیلم ماندگار (جز فصل رفتن زرمزی به کلبه بیرون شهر که کنار گذاشته شد و کوتاه‌کردن صحنه پایانی) عمدتا برگردان سطرهای رمان است به تصویر. رمان وحدت مکانی ندارد و به این سبب هیچ‌گاه بر صحنه تئاتر نرفت اما می‌تواند متنی بسیارمفید باشد در کلاس فیلم‌نامه‌نویسی برای مختصر و دقیق نوشتن به قصد برگرداندن به تصویر. نویسنده حتی تأکیدهای افراد بر کلمات را مشخص کرده است…»



بچه زرمزی

آیرا لوین

ترجمه محمد قائد

نشر کلاغ

«زمین مرا بس است/ اختران را نزدیک‌تر نمی‌خواهم!» «سرود راه گشاده» از والت ویتمن شاعر، با ستایش از طبیعت آغاز می‌شود اما هم‌زمان با آن خوشبینی است که در این شعر بلند (۱۵ بندی) و دیگر شعرهای ویتمن موج می‌زند تا بدان حد خوشبین که «همه‌چیز در چشم من زیبا می‌نماید». این خوشبینی در شعرها و ویتمن عطفی را به سرشاری است. ویتمن طبیعت را سرشار می‌بیند «زاده و پرشور و همچون طبیعت» گویی از نظر شاعر میان ستایش از طبیعت و خوشبینی رابطه‌ای مستقیم وجود دارد، آیا چنین است؟ نیچه شروع فلسفه را خستگی از طبیعت و به تعبیری خستگی از تن می‌داند، چنان‌که سقراط را که به یک معنا آغازگر فلسفه بود، خسته می‌دانست، به‌نظر نیچه خستگی از تن باعث شده بود سقراط رو به جدل و استدلال آورد. سقراط با فلسفیدن البته خود را خسته‌تر می‌کرد و نیرویش را از دست می‌داد؛ اما این تنها سقراط نبود که به تعبیر نیچه با فلسفیدن برای زندگی تکلیف معین می‌کرد؛ اگرچه سقراط نمونه اولیه و شاخص آن بود. از نظر نیچه اساسا هرگونه فلسفه‌سرایی و به‌نظر نیچه مفهوم‌پردازی نوعی تکلیف معین‌کردن و مرزبندی با زندگی است. به‌نظر ویتمن هم ویژگی کلی فلسفه‌ها این است که طبیعت و امواج روان آن را نادیده می‌گیرند و زندگی را در محدوده جدلی تمام‌نشدنی فرومی‌کاهد «اکنون فلسفه‌ها را بازمی‌آزمایم / شاید که در تالارهای سخنرانی درست جلوه‌کنند ولی زیر ابرهای انبوه و در کنار چشم‌اندازها و امواج روان هرگز جلوه‌ای نخواهند داشت»^۲.

زندگی را به جدل فروکاستن نشانه‌ای از خستگی است؛ آن‌کس که جدل می‌کند، از آن رو است که کار دیگری نمی‌تواند بکند؛ «جدل آخرین سلاح است برای کسی که سلاح دیگری ندارد». نیچه می‌گوید: این خستگی از تن است که آغاز فلسفیدن به شیوه سقراطی است، خستگی از «تن» مقوله‌ای است که به‌نظر نیچه باعث پیدایش مقوله‌های دیگر می‌شود. مقصود از مقوله‌های دیگر پیدایش ایده‌هایی از قبیل لیبرالیسم، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و… است. هر مقوله‌ای و به تعبیر دقیق‌تر هر ایده‌ای به ناگزیر نوعی جدگداری بر واقعیت است و به تعبیری واقعیت را در چارچوب مرزی معین اسیرکردن است. نیچه این نوع از جدگداری بر واقعیت را آپولون می‌نامد و نیروی آپولونی را نیرویی مشکل‌آفرین نام می‌نهد که واقعیت زنده، تپنده و بی‌حدومرز را محدود، ضعیف و بی‌رمق می‌کند زیرا آن را کنترل و به تعبیری دقیق‌تر سرکوب و برای آن حدومرز معین می‌کند.»

ویتمن شاعر نیچه‌ای در ۱۸۱۹ در آمریکا به دنیا آمد و در ۱۸۹۲ از دنیا رفت؛ به یک تعبیر او شاعر زندگی